

مطالعات اسلامی: علوم قرآن و حدیث، سال چهل و یکم، شماره پیاپی ۸۲/۳،
بهار و تابستان ۱۳۸۸، ص ۱۹۳-۱۵۹

تحلیل انتقادی آرای برخی از خاورشناسان درباره اللغات فی القرآن*

دکتر نصرت نیلساز

استادیار دانشگاه تربیت مدرس

Email: Nilsaz@modares.ac.ir

چکیده

یکی از حوزه های مهم مطالعات تفسیری خاورشناسان، بررسی صحت انتساب و تاریخ گذاری متون کهن تفسیری است. اللغات فی القرآن منسوب به ابن عباس مجموعه ای مشتمل بر بیش از سیصد واژه قرآن به ترتیب سور است که در آن واژه ها با انتساب به لهجه یکی از قبایل عرب یا زبانی بیگانه مانند فارسی، سریانی، نبطی،... معنا شده است. ونزبرو با استناد به تحلیل ادبی، و ریپین با همین شیوه و اندک توجهی به سند در انتساب اللغات به ابن عباس تشکیک کردند. این مقاله ضمن بررسی و نقد آرای این دو خاورشناس به بررسی تطبیقی اللغات با تفاسیر متقدم می پردازد.

کلید واژه ها: اللغات فی القرآن، ونزبرو، ریپین، زبان قرآن، واژه های دخیل (بیگانه) در قرآن.

* . تاریخ وصول: ۱۳۸۸/۰۴/۲۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۸/۰۶/۰۵.

مقدمه

دو فهرست از واژگان قرآن با عناوین *اللغات فی القرآن* و *مسائل نافع بن ازرق* به ابن عباس منسوب است. *اللغات فی القرآن* با دو مسئله مهم و بحث برانگیز، زبان قرآن و وجود واژگان دخیل بیگانه، در آن پیوند دارد. *مسائل نافع بن ازرق* با یکی از ابزارهای تفسیری، یعنی استفاده از شعر در تبیین معنای واژگان قرآن، که قرن‌ها عالمان در جواز یا عدم جواز آن بحث کرده‌اند (نک، سیوطی، ۱۴۲۶، ص ۳۰۱).

انتساب این آثار به ویژه *مسائل نافع* به ابن عباس، در میان خاورشناسان امری مسلم فرض می‌شد (Rippin, 1981:16) گلدتسیهر (۱۴۰۵، ص ۹۰) با توجه به این آثار، ابن عباس را بنیانگذار تفسیر لغوی قرآن و شیوه استناد به شعر برای یافتن معانی واژگان قرآن نامید. آرتور جفری و لوئار کُپف نیز در بحث از وجود واژگان بیگانه در قرآن تلویحاً انتساب *اللغات* به ابن عباس را پذیرفته‌اند (Jeffery, 1983: 5; Kopf, 1999: 222)؛ اما ونزبرو و در پی او شاگردش ریپین در انتساب *اللغات فی القرآن* به ابن عباس تشکیک کردند.

دیدگاه ونزبرو^۱

ونزبرو که اسناد روایات را ناموثق و ساختگی می‌داند، برای تاریخ گذاری تفاسیر اولیه به جای اتکا بر سند و اطلاعات منابع رجالی و فهرست نگاری، شیوه تحلیل ادبی را پیشنهاد می‌کند (Wansbrough, 1977:140). او بر اساس دو معیار سبک و کارکرد و با شناسایی دوازده ابزار تفسیری به کار رفته در تفاسیر پیش از طبری آن‌ها را به پنج گونه داستانی، فقهی، متنی، بلاغی و تمثیلی تقسیم کرده است و غیر از گونه اخیر پیدایش سایر گونه‌ها را به همین ترتیب تاریخی، از انتهای قرن دوم تا زمان طبری، می‌داند.

۱. جان ونزبرو، خاورشناس آمریکایی، به مدت چهل سال، از ۱۹۵۷ تا ۱۹۹۶ استاد مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی لندن بود.

تفاسیر متنی سه عنصر اصلی دارد: تبیین واژگان قرآن، تحلیل نحوی و ذکر قرائات مختلف. تبیین و تفصیل این عناصر تفسیری به کمک ابزارهایی چون قیاس های متنی (ذکر موارد مشابه از خود قرآن) و ارائه شواهدی از مجموعه عظیم شعر عربی صورت می گیرد. ونزبرو آثاری چون *معانی القرآن* فراء (م ۲۰۷)، *فضائل القرآن* ابوعبید قاسم بن سلام (م ۲۲۴) و *الوجوه و النظائر* مقاتل بن سلیمان (م ۱۵۰) را از این گونه و زمان پیدایش این نوع تفاسیر را قرن سوم می داند و از آن جا که ویژگی بارز *اللغات فی القرآن*، تبیین واژگان قرآن است، آن را نیز در رده تفاسیر متنی می گنجد و به دلیل عدم تناسب زمانی، انتساب آن به ابن عباس را ساختگی می داند. او این اثر را بر اساس نسخه خطی شماره ۲۸۱۵ در کتابخانه عاطف با عنوان *غریب القرآن* بررسی کرده است و به یکسانی متن و مقدمه این نسخه و نسخه خطی شماره ۹۱ در کتابخانه اسعد با عنوان *اللغات فی القرآن* اشاره و بدون پرداختن به ویژگی های متن این اثر، فقط مقدمه نسخه خطی شماره ۲۸۱۵ را بطور کامل نقل می کند. آن گاه به مناقشه و اختلاف عالمان مسلمان در باره مسائلی که در این مقدمه آمده است، مانند زبانی که وحی بدان نازل می شود و وجود واژگان بیگانه در قرآن، صرفاً اشاره ای کوتاه می کند. از نظر وی موارد مهم و بحث برانگیزی که در این مقدمه آمده عبارتند از:

(۱) تأکید بر این که قرآن به زبان عربی و به لهجه قریش نازل شده است. (۲) کتابهایی که خدا نازل کرده همه عربی بوده اند و جبرئیل (ع) آن ها را به زبان قوم هر پیامبر ترجمه کرده است. (۳) نزول قرآن به زبان عربی به این دلیل است که عربی گسترده ترین زبان هاست. (۴) تأکید بر عدم وجود واژگان غیرعربی در قرآن و یادآوری این نکته که اگر واژه ای به ظاهر بیگانه در قرآن یافت می شود به سبب یکسانی تصادفی برخی واژه ها در زبان های گوناگون یا به اصطلاح توافق زبان هاست.

ونزبرو اعتقاد به عربی محض بودن قرآن، و نفی وجود واژگان بیگانه در آن را که ابوعبیده معمر بن مثنی (م ۲۱۰) با شدت و قوت تمام آن را اظهار می کند، اصل ثابت

تفاسیر متنی می‌داند و معتقد است این دیدگاه بعدها برای کسب اعتبار به ابن‌عباس نسبت داده شده است (ibid:219).

دیدگاه ریپین^۱

ریپین پنج نسخه خطی اللغات موجود در کتابخانه‌های ظاهریه (به شماره ۲۷۳/۵)، عاطف (به شماره ۲۸۱۵)، اسعد (به شماره ۹۱)، چستربیتی (به شماره ۴۲۶۳) و پرینستون (به شماره ۳۱۶۷) را با هم مقایسه کرده است. این مقایسه نشان می‌دهد که نسخه خطی کتابخانه اسعد با نام اللغات فی القرآن و نسخه خطی کتابخانه عاطف با عنوان غریب القرآن، همان‌طور که ونزبرو اشاره کرده است، یکی است و در واقع دو عنوان بر یک متن نهاده شده است (Rippin, 1983: 332).

همچنین او پی برده است که این مجموعه به اشتباه به ابو عبید قاسم بن سلام مفسر و لغوی مشهور نسبت داده شده است. فهرست واژگان قبایل در *الاتقان* که بسیار شبیه اللغات است، به شخصی به نام ابوالقاسم منسوب است. این شخص احتمالاً همان ابوالقاسم محمد بن عبدالله است که سیوطی در کتابشناسی *الاتقان*، از او به عنوان مؤلف اثری با نام اللغات التي نزل بها القرآن یاد می‌کند (نک. سیوطی، ۱۴۲۶، ص ۳۳، ۳۲۹). ریپین احتمال می‌دهد نخستین بار در چاپ *الاتقان* در قسطلیه به سال ۱۲۷۹ این اشتباه روی داده باشد. *اللغات فی القرآن* در حاشیه *التفسیر فی علم القرآن* دیرینی در سال ۱۳۱۰ در قاهره با انتساب به ابو عبید قاسم بن سلام چاپ شد. ویراستار این چاپ در مقدمه می‌نویسد من فکر می‌کنم این واژگان توسط ابوالقاسم بن سلام چنان‌که مؤلف *الاتقان* نقل کرده است، جمع‌آوری شده است.

پس از آن همین فهرست در سال ۱۳۵۶ در حاشیه *تفسیر جلالین* چاپ شد. اما قید «من فکر می‌کنم» که در چاپ نخست درباره انتساب این اثر به ابو عبید قاسم بن

۱. اندرو ریپین، خاورشناس انگلیسی الاصل، از سال ۲۰۰۰ تا کنون استاد و رییس دانشکده علوم انسانی دانشگاه ویکتوریا در کانادا است.

سلام به کار رفته بود حذف و در نتیجه این انتساب قطعی تلقی شد. دلیل دیگر برای تشکیک در این انتساب، آن است که نام ابو عبید در سندهای مختلف نسخه های خطی گوناگون *اللغات فی القرآن* وجود ندارد (Rippin, 1981:18).

ریپین با بررسی سه سند مختلف نسخه های خطی و چاپی *اللغات*، با توجه به اینکه پنج راوی نخست در هر سه طریق مشترک است، نتیجه گرفته این متن اندکی قبل یا بعد از پنجمین راوی، در قرن سوم زمان تألیف شده است. این متن بعداً از طرق گوناگون نقل و در هر طریق دچار تغییراتی اندک شده است.

اوبا اشاره به تفاوت های موجود در نسخه های خطی و چاپی *اللغات* به لحاظ واژگان مذکور یا زبان ها و گویش هایی که واژگان با انتساب بدانها معنا شده اند، این تفاوت ها را تأییدی بر نتیجه ای که از بررسی سند گرفته، می داند و می نویسد: تمام این تفاوت ها در فهرستی مشتمل بر ۳۰۰ واژه روی داده و مشخص است که همه این متون از یک مأخذ نشأت گرفته اند (ibid:18). وی با استناد به فهرستی از نام قبایل و زبان های بیگانه و تعداد واژگان متناسب به هر یک، مقدمه *اللغات* را مناسب با متن نمی داند. زیرا در مقدمه به نزول قرآن به لهجه قریش اشاره، و بر عربی بودن قرآن و عدم وجود واژگان بیگانه در آن تأکید شده است؛ در حالی که متن، حاکی از وجود واژگانی از لهجه های مختلف عربی و زبان های دیگر در قرآن است. به عقیده ریپین به رغم دیدگاه های بنیادگرایانه ای که در «مقدمه» عرضه می شود، «متن» *اللغات* نشانگر دیدگاه هایی متأخرتر و پیشرفته تر است (ibid:22).

این مسئله اختلافی اساسی در اظهارات ونزبرو و ریپین را نشان می دهد. ونزبرو تأکید بر عربی بودن قرآن را دیدگاهی متعلق به قرن سوم، و در نتیجه *اللغات* را متأخر از زمان ابن عباس می داند؛ اما ریپین آن را دیدگاهی قدیمی تر و پیش از قرن سوم و عقیده به وجود واژگان بیگانه در قرآن را دیدگاهی روشنفکرانه تر، متأخر و متعلق به قرن سوم می داند؛ و این احتمال را مطرح می سازد که مقدمه، متنی مستقل بوده که

بعدها به *اللغات* افزوده شده است (ibid:22).

ریپین سپس برای تأیید تاریخ گذاری *اللغات* در قرن سوم به ذکر برخی از ویژگی های متن می پردازد:

۱- معنای برخی واژگان مستلزم پیش فرض مباحث فقهی است، مانند معنا کردن ضعیف به احمق و سفیه به جاهل و بیسواد در آیه ۲۸۲ سوره بقره بر طبق لهجه کنانه، که دقیقاً با تعاریف آثار «احکام» مانند احکام القرآن ابن عربی مطابقت دارد.

۲- اصلاح متن قرآن در پرتو تفاوت گویش ها در موارد متعدد، مانند این که مراد از «ان تزیلوا»، «ان لا تزیلوا» است؛ چنین اصلاحاتی در معانی القرآن فراء نیز یافت می شود.

۳- توضیح اختلاف قرائات بر اساس تفاوت لهجه ها در سیزده مورد.

۴- ذکر نکات دستوری که در چهار مورد به مفرد واژه ای که به صورت جمع در قرآن به کار رفته، اشاره شده است.

۵- انگیزه های کلامی نیز در معنی کردن برخی لغات مؤثر است، مثلاً «حَرَج» در آیه ۱۲۵ انعام به شرک معنا می شود. تا بدین ترتیب انسان مسؤول کفر خود دانسته شود؛ نه آن که خدا به سبب اعطای قلبی ناگشوده، مسؤول بی ایمانی انسان تلقی گردد.

۶- ذکر معنای حروف مقطعه. این دیدگاه که حروف مقطعه معنا دارند، باوری رایج در تفاسیر است که به عنوان نمونه می توان به معانی القرآن فراء اشاره کرد.

۷- واژگان تخصصی و مسائل روش شناختی به کار رفته در این اثر نیز شایان توجه است، مثلاً در بیست و دو مورد به آیه ای دیگر که واژه مورد بحث در آن به کار رفته با عباراتی مانند «و کذلک» و «کقولہ» اشاره می شود؛ اما هیچگاه از واژه «نظیر» که از اصطلاحات آثار وجوه و نظائر است، استفاده نمی شود. در چهار مورد پس از بیان معنای واژه این عبارت آمده است: «هرجا این واژه در قرآن به کار رفته باشد بدین معنی است». در برخی موارد هم برای تأیید معنایی که برای واژه ارائه شده به احوال بشری با عباراتی چون «کقولک» یا «یقال» اشاره شده است.

به عقیده ریپین مسأله به کارگیری واژگان «وَأَفْقَ/تَوَافُقِ» به هنگام بیان معنای یک واژه با انتساب آن به زبانی بیگانه بسیار حائز اهمیت است، زیرا این اصطلاح نمایانگر دیدگاهی متأخر در بحث بر سر وجود یا عدم وجود واژگان بیگانه (دخیل) در قرآن است. سرانجام ریپین از این تحلیل ادبی نتیجه می‌گیرد که گرچه وجود هر یک از این ویژگی‌ها به تنهایی امری غیرعادی نیست، وجود همه آنها در یک متن شاهدهی است بر این‌که این اثر پس از پیدایش هر یک از این شیوه‌ها و تثبیت آنها در تفسیر قرآن، به وجود آمده است. او به همین دلیل در انتساب اللغات فی القرآن به ابن عباس تردید می‌کند. ریپین همچنین بر عدم تجانس اللغات و مسائل نافع بن أزرُق تأکید می‌کند و در پایان می‌نویسد این آثار حتی از یک قلم نیز تراوش نیافته است و دلیلش بر این ادعا آن است که از چهل و پنج واژه‌ای که در مسائل نافع و اللغات هر دو، معنا شده‌اند در چهارده مورد اختلاف وجود دارد. او مانند ونزبرو انتساب این اثر به ابن عباس را وسیله‌ای برای اعتبار بخشیدن به متن، با اسناد آن به چهره‌ای برجسته از صدر اسلام می‌داند (ibid:23, 25).

بررسی و نقد آرای خاورشناسان درباره «اللغات فی القرآن»

مقایسه و بررسی ونزبرو و ریپین و شواهد دیگر (نک. مهدوی راد، ۱۳۷۹، ص ۱۳) حاکی از این است که یک متن با دو عنوان غریب القرآن و اللغات فی القرآن با انتساب به ابن عباس وجود دارد. این متن به طور بنیادی با دو بحث مهم زبان قرآن و وجود واژگان بیگانه در قرآن ارتباط دارد:

زبان قرآن

در این‌که قرآن به زبان عربی نازل شده، هیچ شکی وجود ندارد، چه در شش آیه، قرآن با وصف عربی قرین گشته (یوسف: ۲، طه: ۱۱۳، ...). در یک آیه «حکماً عربیاً» نامیده شده (الرعد: ۳۷) و در برخی آیات، از نزول قرآن به «لسان عربی» مبین یاد

شده است (النحل: ۱۰۳، الشعرا: ۱۹۵). از دیرباز میان عالمان مسلمان در تعیین مصداق «عربی مبین»، مناقشه و اختلاف نظر وجود داشته است (نک. جواد علی، ۱۴۱۳، ج ۸، صص ۵۹۵-۶۰۹). این آرای مختلف عبارتند از:

۱- نزول قرآن به لهجه قریش: برخی از اندیشمندان مسلمان با استناد به گزارش‌هایی از صدر اسلام که بر نزول قرآن به «لهجه قریش» تصریح دارد، مصداق «عربی مبین» را لهجه قریش دانسته‌اند. آن‌ها بر فصاحت قریش ادعای اجماع کرده، این فصاحت را معلول نفوذ سیاسی قریش و مرکزیت دینی و تجاری مکه می‌دانند. آن‌ها معتقدند قریش که لهجه‌ای فصیح و سلیس داشت، در برخورد با قبایل گوناگون که برای تجارت یا انجام مناسک دینی به مکه می‌آمدند، نغزترین واژگان موجود در کلام و اشعار آن‌ها را برگزید و بدین ترتیب فصیح‌ترین قبیله عرب گشت (نک. ابن فارس، ۱۳۸۳، ص ۵۲؛ سیوطی، المزهرة، ۲۰۹).

۲- نزول قرآن به تمام لهجه‌های عرب: صاحبان این عقیده علاوه بر استناد به این‌که آیات قرآن از نزول قرآن به زبان عربی، نه لهجه قبیله‌ای خاص، حکایت دارد، به روایاتی از صحابه و تابعین اشاره می‌کنند که در آن‌ها معنای واژگان قرآن با استناد به لهجه‌های مختلف بیان شده است. مشهورترین مستند این گروه، اللغات فی القرآن منسوب به ابن عباس است (نک. عبدالجلیل عبد الرحیم، ۱۴۰۱، صص ۵۹-۶۴).

۳- نزول قرآن به هفت لهجه: مستند اصلی قائلان به این رأی، روایت مشهور «سبعة احرف» است که در منابع اهل سنت به طرق مختلف نقل شده است (نک. خوئی، ۱۴۲۵، صص ۱۷۱-۱۷۷). دانشمندان اهل سنت در بیان مراد این حدیث، دچار اختلاف گشته و چهل قول متفاوت ابراز کرده‌اند (نک. سیوطی، ۱۴۲۶، صص ۱۲۳-۱۳۳). یکی از این نظرات آن است که مراد از این خبر، نزول قرآن به هفت لهجه از زبان عرب است. اما تعیین مصادیق این هفت لهجه هم به نوبه خود موجب بروز اختلاف میان علما شده است (نک. جواد علی، ۱۴۱۳، ج ۸، صص ۵۹۹-۶۱۴؛ عبدالجلیل عبدالرحیم،

۱۴۰۱، صص ۶۵-۱۱۰).

۴- نزول قرآن به زبان ادبی مشترک: این دیدگاه زبان قرآن را زبان مشترک قوم عرب می‌داند. زبانی که به هنگام نزول قرآن در اوج فصاحت بود و شاعران بدان شعر می‌سرودند و همه آن را می‌فهمیدند، اگرچه زبان تکلم و محاوره عامه مردم نبود. این نظریه مبتنی بر یافته‌های زبانشناسی جدید، قوانین کلی را درباره همه زبان‌ها، از جمله عربی، صادق می‌داند. از دیدگاه زبانشناسان، زبان پدیده‌ای است که مدام و پیوسته در حال تغییر است و هیچ زبان زنده‌ای در دنیا از این قانون مستثنی نیست (Robins, 1985:236). برخی از این تغییرات ناشی از ارتباط زبان‌ها و لهجه‌های گوناگون است که خود منجر به وام‌دادن و وام‌گیری واژگان میان دو زبان یا دو لهجه می‌شود (Hock, 1991:380; Lehman, 1997: 264). معمولاً وام‌واژه‌ها دچار تغییراتی می‌شوند تا با ساختار زبان یا لهجه مقصد سازگار شوند. در وام‌گیری میان لهجه‌ها از آن‌جا که تفاوت‌های زبانی میان لهجه‌ها کم است، واژه دچار تغییرات اندکی می‌شود. به همین دلیل تشخیص قرضی بودن واژه‌ها یا ورود آن‌ها از لهجه‌ای به لهجه دیگر دشوار است (Hock, 1991: 380, 388). در ارتباط میان لهجه‌های مختلف به تدریج ویژگی‌های منطقه‌ای و خاص هر لهجه زدوده می‌شود و کوآینه (Koine) یعنی زبان مشترک، برای ارتباط فرامنطقه‌ای شکل می‌گیرد (Hock, 1991: 485).

برخی از پژوهشگران تاریخ ادب عربی معتقدند زبان مشترک عربی، در اثر برخورد لهجه‌های متعدد این زبان، با از میان رفتن ویژگی‌های خاص منطقه‌ای و حفظ محاسن لهجه‌های مختلف، به وجود آمده است (نک. ابن فارس، ۱۳۸۳، ص ۵۳؛ سیوطی، المزهرة، ج ۱، ص ۲۱۱؛ عبدالرحیم عبدالجلیل، ۱۴۰۱، ص ۵۰).

قبایل مختلف عرب در بازارهای مشترک متعددی که در ایام مختلف سال در نقاط گوناگون برپا می‌شد یا برای انجام مناسک دینی در مکه، گرد هم می‌آمدند. این بازارها و مراسم حج، میدان هم‌آوردی شاعران و ادیبانی بود که آثار خود را پیراسته از

ویژگی‌های لهجه خاص خود به زبانی فصیح که برای همه قابل فهم بود، عرضه می‌کردند. برخی عالمان معتقدند لهجه قریش به سبب فصاحت و غنا اساس این زبان مشترک را تشکیل می‌داد (نک. ابن فارس، ۱۳۸۳، صص ۵۲-۵۳؛ سیوطی، المزهَر، ج ۱، ص ۲۱۱).

این دیدگاه در واقع قابلیت جمع آرا و نظرات دیگر را دارد. دیدگاه نخست تعارضی با نظر اخیر ندارد، زیرا می‌توان نسبت دادن زبان قرآن به لهجه قریش را از باب تغلیب دانست (نک. سیوطی، ۱۴۲۶، ص ۳۲۳ به نقل از ابن عبدالبر). قول دوم هم مستلزم یکسانی سهم همه لهجه‌ها نیست. در مهمترین مستند قائلین آن یعنی اللغات، ۱۰۴ واژه به قبیله قریش نسبت داده شده و این بیش از دو برابر قبیله هذیل است که با ۴۵ واژه در مرتبه دوم قرار دارد (Rippin, 1981, p.21).

درباره قول سوم هم اگرچه اصل این روایت به تصریح امام صادق (ع) کذب است (در باره نقد روایات سبعة احرف نک. خویی، ۱۴۲۵، صص ۱۷۷-۱۹۳) فهرست‌هایی که واژگان قرآن را به قبایل مختلف نسبت می‌دهد، حاکی از این است که سهم برخی قبایل به طور بارزی چشمگیرتر است (نک. سیوطی، ۱۴۲۶، صص ۳۲۹-۳۳۲؛ Rippin, 1981, p. 21).

واژگان بیگانه (دخیل) در قرآن: یکی از پیامدهای شایع ارتباط زبان‌ها، وام‌گیری واژگان است. وام‌واژه‌ها که اغلب اسم‌اند، پیوسته وارد یک زبان می‌شوند؛ اما تعداد و منشأ آن‌ها تحت تأثیر عوامل سیاسی، اجتماعی یا عوامل دیگر منجر به ارتباط نزدیک فرهنگی، تغییر می‌کند (Hock, 1991: 385, 408). زبان عربی نیز از این قاعده عمومی مستثنی نیست؛ بنابراین بعید به نظر می‌رسد هیچ پژوهشگری در این‌که زبان عربی نیز وام‌واژه دارد تردید داشته باشد (عبد الرحیم عبد الجلیل، ۱۴۰۱، ص ۱۷۷-۱۷۹). اما آنچه قرن‌ها محل بحث و معرکه آرا بوده و است، مسأله وجود واژگان بیگانه در قرآن است. آنچه در این جستار اهمیت دارد اثبات وجود یا عدم وجود

واژگان بیگانه در قرآن نیست؛ بلکه سیر تاریخی آرای مختلف در این باره و چگونگی تطور دیدگاه‌ها و اصطلاحات است. به ویژه اصطلاح «توافق» که در اللغات به کار رفته است و به عقیده ریپین نشانگر تدوین این اثر در دوره ای متأخر از زمان ابن عباس و دلیلی برای نفی انتساب آن به وی است.

گزارش‌های منابع کهن حاکی از این است که عده ای از صحابه و تابعین مانند ابن عباس، مجاهد، سعید بن جبیر، عکرمه و عطاء بن ابی رباح معتقد بودند برخی از واژگان قرآن به زبان‌های غیرعربی است (نک. طبری، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۳۱؛ ابن فارس، ۱۳۸۳، صص ۶۰-۶۱). برای این دیدگاه مستنداتی در تفاسیر کهن مانند تفسیر مجاهد و مقاتل می‌توان یافت (نک. مقاتل، ج ۲، ۳۱۲؛ مجاهد، ج ۱، ۷۷، ۳۰۷؛ ج ۲، ۵۷۳).

اما این اقوال منافاتی با اصل نزول قرآن به زبان عربی مبین ندارد، چنان‌که این افراد خود نیز چنین باوری نداشتند. گویا بعدها تأمل‌ها و دقت نظرهای عالمان یا آنان که در صدد طعن بر قرآن بودند این اقوال پراکنده را به یک نظریه و دیدگاه تبدیل ساخت و پیامدهایی برای آن تراشید. در مقابل، دیدگاهی مخالف به وجود آمد تا به نفی دیدگاه نخست، و اثبات خود بپردازد. نتیجه آن شد که مناقشاتی به درازای چهارده قرن پیش آمد. عالمانی برای رفع این اختلاف، تلاش کردند، از جمله این افراد ابو عبید قاسم بن سلام است. او در هماهنگ ساختن این دو دیدگاه (وجود یا عدم وجود واژگان بیگانه در قرآن) بیانی تام دارد که پس از قرن‌ها بهتر از آن گفته نشده است.

اما قدیمی ترین بحث نظری در این مسأله در آثار شافعی (۱۵۰-۲۰۴ هـ. ق) یافت می‌شود. یکی از سه پاسخ شافعی به این شاهد قائلان به وجود واژگان بیگانه در قرآن که اقوام غیرعرب به بعضی واژگان عرب سخن می‌گویند، این است که ما احتمال "موافقت" همه زبان‌های عجم یا برخی از آنها با زبان عربی را انکار نمی‌کنیم؛ چنان‌که زبان‌های مختلف عجم با وجود بُعد سرزمین و اختلاف زبان‌ها چنین مشترکاتی دارند. شافعی در این پاسخ سه بار از صیغه‌های گوناگون ریشه «وفق» استفاده کرده

است: «لأننكر ان يوافق لسان العجم او بعضها قليلا من لسان العرب كما يتفتق... من وافقت...» (نک. شافعی، الام، صص ۸-۹؛ همو، الرسالة، صص ۴۱-۴۸).

ابوعبیده معمر بن مثنی (م ۲۱۰) هم اگر چه از مخالفان سرسخت وجود واژگان غیرعربی در قرآن است، نظریه توافقی زبانها را قبول دارد. او «استبرق» را همان «استبره» و «البلاس» را همان «پلاس» فارسی می‌داند. وی پس از ذکر چند واژه دیگر می‌نویسد: و ذلک کله من لغات العرب و ان وافقه فی لفظه و معناه شیء من غیر لغاتهم (نک: ابن فارس، ۱۳۸۳، ص ۶۰). سخن ابوعبیده و شافعی مُشعر به این است که دو زبان به طور اتفاقی دارای واژگان مشترکی اند.

اما یک عبارت ابوعبیده سؤال برانگیز است. او درباره بلاس می‌نویسد: البلاس و هو بالفارسیة بلاس فامالوها و اعربوها فقاربت الفارسیة العربیة فی اللفظ و المعنی (همانجا). ابوعبیده در اینجا از تعریب واژه فارسی بلاس سخن گفته که می‌تواند دلیلی بر این باشد که اصل واژه فارسی بوده و پس از ورود به زبان عربی دچار تغییراتی شده است.

ابوعبید قاسم بن سلام (م ۲۲۴) ضمن نقل دو دیدگاه، در تلاش برای رفع تعارض ظاهری آنها می‌گوید: این کلمات در اصل عجمی بوده‌اند. عرب‌ها پس از آشنایی با آنها تعریب‌شان کرده، و مطابق ساختار زبان عربی تغییر داده‌اند، پس این واژگان عربی شده‌اند. نزول قرآن نیز پس از آمیختن این واژگان با کلام عرب بوده است، از این رو هر کس بگوید این کلمات عربی است، درست گفته است، چنان که هر کس بگوید عجمی است (همان، ص ۶۱).

طبری نظریه توافقی زبانها را با بسط و تفصیل بیشتری بیان می‌کند (نک. طبری، ۱۴۲۰، ج ۱، صص ۳۱-۳۴) و می‌نویسد: ما احتمال وجود واژگان مشترک در همه زبانها را هم انکار نمی‌کنیم؛ چه رسد به احتمال وجود واژگان مشترک در دو زبان (همان، ۳۴). به رغم تأکید بر نظریه توافقی زبانها، طبری هیچ یک از زبانها را بر دیگری مقدم

نمی‌دارد و اصرار بر این‌که اصل واژه مشترک از زبانی خاص است که بعد وارد زبان دیگر شده را نشانه نادانی می‌داند. به اعتقاد وی وقتی واژه به یک صورت و معنا در دو زبان به کار می‌رود، انتساب آن به هر یک از دو زبان، بدون نفی انتساب آن به زبان دیگر، صحیح است (همان، ۳۲).

این مسأله همچنان محل مناقشه و بحث عالمان و مفسران بود، تا این‌که ابن عطیه (۴۸۱-۵۴۶ هـ ق) بار دیگر نظر ابو عبید را که در هماهنگی کامل با اصول زبان‌شناسی نوین است، با تفصیل بیشتر مطرح ساخت (نک. ابن عطیه، ۱۳۹۵، ج ۱، ۳۶-۳۷). او با تصریح به اینکه قاعده و عقیده اصلی، نزول قرآن به زبان عربی است^۱ انتساب برخی از واژگان به زبان‌های بیگانه را ناشی از این می‌داند که عرب‌های قدیم در سفرهای تجاری به سرزمین‌های مختلف مانند شام، حبشه و حیره با سایر زبان‌ها ارتباط پیدا کردند و واژگانی از این زبان‌ها را با ایجاد تغییراتی، در زبان خویش به کار گرفتند و در اشعار و محاورات استفاده کردند تا آن‌جا که به صورت عربی صریح درآمد. حال اگر قرآن از این واژگان استفاده کرده باشد، با عربی بودن آن منافاتی ندارد، زیرا اگرچه اصل این واژگان عجمی بوده است، در اثر به کارگیری آن توسط اعراب، عربی شده است.^۲ ابن عطیه صریحاً دیدگاه طبری را به نقد می‌کشد و می‌نویسد: عقیده طبری مبنی بر توافق دو زبان امری بعید است و در غالب موارد یکی از زبان‌ها اصل، و دیگری فرع است، اگر چه ما توافق زبان‌ها را در موارد قلیل و نادر انکار نمی‌کنیم» (همان، ۳۷).

تأمل و دقت نظر در این اقوال و آرا نشان می‌دهد که تفاوت آن‌ها ظاهری است. زیرا در میان همه صاحبان این آرا که طیفی گسترده از «نفی و انکار شدید وجود

۱. ابن عطیه در بیان اقوال گذشتگان قول وجود واژگانی از همه زبان‌ها در قرآن را به اشتباه به ابو عبیده معمر بن مثنی نسبت می‌دهد.

۲. آقای فریدون بدره‌ای در مقدمه عالمانه‌اش بر ترجمه کتاب *واژگان دخیل در قرآن* آرتور جفری (ص ۱۳)، به علت عدم توجه به این‌که تفسیر ثعالبی (۷۸۶-۸۷۵ هـ ق) اصولاً مبتنی بر تفسیر ابن عطیه و حدود ۱۰۰ کتاب دیگر است، این قول را به ثعالبی نسبت داده است.

واژگان بیگانه» تا «اعتقاد به وجود واژگانی از همه زبان‌ها در قرآن» (نک. طبری، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۳۱؛ سیوطی، ۱۴۲۶، ص ۳۳۴) را تشکیل می‌دهد، هیچ‌یک بر این باور نیست که این واژگان جزئی از گنجینه زبان عربی نبوده، و قرآن برای نخستین بار از آن‌ها استفاده کرده است. در این میان تفاوت بر سر این است که برخی از عالمان مانند شافعی و ابو عبیده ضمن عدم انکار توافق زبان‌ها در برخی واژگان، بیشتر متمایل به اصل بودن عربی‌اند؛ در حالیکه برخی مانند طبری و قرطبی (نک. قرطبی، ۱۳۸۷، ج ۱، ۶۹) معتقدند در صورت توافق زبان‌ها در برخی واژگان نمی‌توان حکم کرد که واژه در کدام زبان اصیل و در کدامیک دخیل است و عده‌ای مانند ابو عبیده و ابن عطیه بر این باورند که برخی واژه‌ها از زبان‌های دیگری در اثر تماس اعراب با اقوام دیگر پس از تعریب وارد زبان عربی شد و اعراب آن را به کار برده، می‌فهمیدند و از این منظر واژه‌ای عربی است. برخی از این واژگان که به اعتبار اصل عجمی و به اعتبار ورود به زبان عربی و استعمال آن توسط اعراب، عربی است (نک. جاحظ، ۱۹۶۸، ص ۱۷؛ ابن جنی، ج ۱، ۳۵۷؛ جوالیقی، ۱۹۶۶، ص ۵، ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۵۰) در قرآن یافت می‌شود.

در پایان این بحث باید بیفزاییم که وام‌گیری واژگان در زبان عربی پیش از نزول قرآن وجود داشته است، و اکنون نیز این پدیده در زبان عربی مانند هر زبان زنده دیگری، به اشکال گوناگون ادامه دارد. این وام‌گیری نه زبان عربی و نه هیچ زبان دیگری را به زبانی دیگر مبدل نمی‌سازد (نک. Hock, 1991:421). آنچه باید به خاطر سپرد پرهیز از شتابزدگی در حکم به دخیل بودن واژگان است، زیرا یکی از شواهد مهم برای شناخت واژه‌های اصیل از دخیل در هر زبان، یافته‌های باستان‌شناسی از اسناد و سنگ نبشته‌ها، ... است، از این رو همیشه باید احتمال یافتن اسناد تازه‌ای را که می‌تواند به بازشناسی تاریخ کاربرد واژگان در هر زبان کمک کند، مدنظر داشت.

نقد دیدگاه ونزبرو درباره اللغات فی القرآن

نظریه اصلی ونزبرو در کتاب *مطالعات قرآنی* این است که تدوین و تثبیت نهایی متن قرآن در آستانه قرن سوم صورت گرفته است. از آنجا که بررسی یک متن از نظر واژگان و ساختارهای نحوی و بلاغی قطعاً پس از این که «متن شکل نهایی خود را یافت» صورت می‌گیرد، ونزبرو آثار لغوی منسوب به ابن عباس از جمله *اللغات* را با دوران حیات او سازگار نمی‌داند و آن‌ها را متعلق به قرن سوم و دوران تفاسیر متنی می‌داند که مفسران بیشتر به ویژگی‌های متن قرآن توجه داشتند.

نظریه ونزبرو درباره تثبیت متن قرآن به تفصیل بررسی و نقد شده است (نک. نیل ساز، ۱۳۸۷، ۱۵۰-۱۶۹). همچنین ناکارآمدی روش تحلیل ادبی صرف در تاریخ گذاری متون و کاستی‌های دیدگاه ونزبرو درباره ویژگی‌های گونه‌های تفسیری و تاریخ‌گذاری آن‌ها نشان داده شده است (نک. مهدوی راد و نیل ساز، ۱۳۸۵، ۳۹-۴۲). اکنون با چاپ بسیاری از نسخه‌های خطی تفاسیر کهن مانند تفسیر مجاهد، سفیان ثوری، مقاتل، عبدالرزاق صنعانی و ابن وهب، نادرستی بسیاری از داوری‌های ونزبرو درباره ویژگی تفاسیر پیش از طبری آشکار می‌شود. حتی با مرور اجمالی این تفاسیر می‌توان دریافت که ویژگی بارز و اصلی آن‌ها، تبیین معنای واژگان قرآن است. بنابراین صرف اینکه ونزبرو به اشتباه بررسی واژگان قرآن را از ابزار تفسیری خاص قرن سوم می‌داند، برای نفی ارتباط این اثر با ابن عباس کافی نیست. دلیل دیگر ونزبرو برای نفی این انتساب تأکید بر عربی بودن قرآن در مقدمه *اللغات* است. به عقیده وی این دیدگاهی است که ابو عبیده معمر بن مثنی در قرن سوم بیان کرده است و مربوط به دوران ابن عباس نیست. در ادامه به این سخن بیشتر خواهیم پرداخت؛ اما ذکر این نکته در اینجا ضروری است که ونزبرو گویا به متن این اثر نگاهی نیفکنده است و گرنه در می‌یافت که در آن برخی از واژگان با انتساب به زبانی بیگانه معنا شده‌اند.

نقد دیدگاه ریپین درباره اللغات فی القرآن

یکی از دلایل ریپین برای نفی انتساب این اثر به ابن عباس آن است که متن به دلیل پذیرش وجود واژگان بیگانه در قرآن، در تعارض با مقدمه و حاوی دیدگاه‌های روشنفکرانه‌تر و در نتیجه متأخرتر از دوران ابن عباس است.

در نقد این سخن باید گفت همان‌طور که پیشتر آوردیم در تفاسیر اولیه اقوالی از ابن عباس و برخی شاگردان او وجود دارد که واژگان قرآن را با انتساب آن به زبانی بیگانه توضیح داده‌اند. در میان خاورشناسان هم تلقی کلی این است که پذیرش واژگان بیگانه در قرآن عقیده‌ای زودهنگام بوده است. آرتور جفری در این باره می‌نویسد: در حلقه نخستین مفسران، همگی اذعان داشتند که واژه‌های بیگانه بسیاری در قرآن وجود دارد (Jeffery, 1983: 5). کُپف نیز در این باره چنین می‌آورد: قرآن حاوی واژگان غیرعربی متعددی است که مفسران نخستین، ویژگی بیگانه بودن آن‌ها را به راحتی پذیرفته بودند (Kopf, 1999: 222). ونزبرو نیز به تبیین معنای برخی واژگان با انتساب آن به زبانی غیرعربی در تفسیر مقاتل و سفیان ثوری - که به عقیده او از قدیمی‌ترین تفاسیرند - اشاره می‌کند (Wansbrough, 1977: 143).

جفری و کُپف به کارگیری واژگان بیگانه در قرآن را نشانه عدم اصالت اسلام و تأثیرپذیری آن از یهودیت و مسیحیت می‌دانند. به عقیده جفری یکی از دلایل مخالفت با وجود واژگان بیگانه در قرآن این بود که عالمان مسلمان آن را خدشه‌ای بر کمال و رسایی زبان عربی می‌دانستند. او در تبیین این دیدگاه می‌نویسد: خداوند باید کامل‌ترین زبان‌ها را برای آخرین وحی خویش برگزیند، بنابراین چگونه می‌توان ادعا کرد که زبان عربی واژه‌های لازم را نداشته و خداوند مجبور شده برای بیان مقصود خویش این واژه‌ها را از فارسی، نبطی یا سریانی به عاریت گیرد. ابن فارس نماینده این طرز تفکر است. (Jeffery, 1938: 7).

در گزارش‌های منابع کهن اسلامی اصلاً اثری از دیدگاهی که جفری، ابن فارس

را نماینده آن می‌داند، مشاهده نمی‌شود. حتی کسانی که بر اثبات وجود واژگان بیگانه در قرآن استدلال کرده‌اند، هرگز آن را دلیلی بر نارسایی و کاستی زبان عربی ندانسته‌اند. گویا پیش‌فرض جفری مبنی بر این‌که، پیامبر (ص) تعالیم قرآن را از ادیان دیگر الهام گرفته و زبان عربی به خاطر نداشتن واژگان لازم برای بیان آن الهامات به ناچار آن‌ها را در قالب کلماتی از زبان‌های دیگر بیان کرده است (2: ibid)، باعث شده که سخن ابن‌فارس را اشتباه بفهمد. سخن ابن‌فارس چنین است: و ذلك ان القرآن لو كان فيه من غير لغة العرب شيء لثوهم متوهم ان العرب انما عجزت عن الاتيان بمثله لانه اتى بلغات لايعرفونها، و في ذلك ما فيه (ابن فارس، ۱۳۸۳، ص ۶۲). اندکی دقت نشان می‌دهد که این سخن با سخن جفری هیچ ارتباطی ندارد و به مسئله تحدی اشاره دارد. از سوی دیگر باید توجه داشت به رغم نظر ونزبرو که تأکید بر عربی بودن قرآن را به ابو عبیده نسبت می‌دهد، در میان مفسران صدر اول، تعداد واژگانی که به زبانی بیگانه نسبت داده می‌شد، بسیار اندک و تعداد این زبان‌ها بسیار محدود بود. در هر یک از تفسیر مجاهد و مقاتل تنها پنج واژه با انتساب به زبان‌های سریانی، عبری، حبشی، نبطی و فارسی معنا شده‌اند. بعدها قاضی تاج‌الدین السبکی بیست و هفت واژه دخیل قرآن را در قالب ابیاتی بیان کرد و ابن حجر ابیاتی مشتمل بر بیست و چهار واژه دیگر بدان افزود. سیوطی نیز هفتاد و دو واژه که شش واژه آن تکراری است به آن فهرست اضافه کرد و بدین ترتیب تعداد این واژگان را به صد و هفده رساند. سیوطی در *المهذب فیما وقع فی القرآن من المعرب* (ص ۱۶۸-۱۷۹) این واژگان را به شانزده زبان نسبت می‌دهد. اما در *المتوکلی* (ص ۳۹-۱۵۲) که خلاصه‌ای از *المهذب* است، فهرستی شامل صد و هشت واژه از یازده زبان ارائه می‌کند.^۱

۱. به نظر می‌رسد مبنای سیوطی در غیرعربی دانستن برخی از واژگان بیش از آن‌که مبتنی بر منابع و دانش زبان‌شناسی باشد بر دیدگاه کلامی او در این رابطه متکی است. او در *الاتقان* (ص ۳۳۴) پس از گزارش دیدگاه‌های مختلف در اثبات یا نفی وجود واژگان غیرعربی در قرآن، دیدگاه منسوب به ابومیسره و سعید بن جبیر و وهب بن منبه، یعنی وجود واژگانی از همه زبان‌ها، را برمی‌گزیند و درباره دلیل آن می‌نویسد: حکمت وجود این الفاظ در قرآن آن است که قرآن مشتمل بر همه علوم پیشینیان و آیندگان و همه اخبار است، بنابراین بایستی اشاره به انواع زبانها و لغات در آن وجود داشته باشد تا اشمال آن بر همه چیز تحقق یابد.

براین اساس اگر چه در طول تاریخ میل به غیر عربی دانستن برخی واژگان قرآن در میان بعضی از دانشمندان به دلایل گوناگون افزایش یافته است، این مسئله نه باعث نفی انتساب این دیدگاه به مفسرانی از صدر اسلام مانند ابن عباس و برخی شاگردان او می‌شود؛ آن‌چنان که ریپین معتقد است و نه دلیلی بر این‌که مانند جفری و کیف بگوئیم این مفسران تعداد زیادی از واژگان قرآن را بیگانه می‌دانستند.

نکته دیگر آن است که ریپین مانند استادش ونزیرو، تلویحاً وجود دو دیدگاه در یک مسئله را به طور همزمان منتفی می‌داند و حتماً قائل به تقدم و تأخر زمانی برای دیدگاه‌های مختلف است. در این باره باید گفت اگرچه ممکن است یک نظریه با تبیین و تعیین حدود، مبانی و استدلالات، زودتر شکل گرفته و تثبیت شود، این امر وجود نظرات دیگر را در قالب اقوال و آرای پراکنده منتفی نمی‌سازد. در این مسأله نیز بنا بر گزارش منابعی که در اختیار داریم بحث نظری درباره‌ی واژگان بیگانه توسط شافعی و ابو عبیده معمر بن مثنی در اواخر قرن دوم مطرح شده است که مسلماً در صدد پاسخ به معتقدان به وجود واژگان بیگانه در قرآن بودند. از سوی دیگر ابو عبید قاسم بن سلام که معاصر ابو عبیده است، نظریه‌ی ای در هماهنگ ساختن دو دیدگاه مخالف را مطرح می‌سازد. موافقان و مخالفان این مسئله در این قرون پیوسته آرا و ادله خود را بیان کرده اند و این بحث تاکنون هم ادامه دارد.

اما آنچه ریپین درباره‌ی استفاده از اصطلاح توافق زبان‌ها مطرح می‌سازد، قابل توجه و تأمل است. در *اللغات* غیر از این‌که در مقدمه، نظریه‌ی توافق زبانها مطرح شده است، در همه‌ی موارد بیان معنای واژه با انتساب به زبانی بیگانه، از عباراتی چون «وافق لغة العرب فی هذا الحرف لغة...»، «وافق لغة...»، «بلغة توافق...» استفاده شده است، بنابراین معلوم می‌شود در زمان تألیف این اثر، این اصطلاح کاملاً متداول بوده است؛ اما

۱. برای نمونه بنگرید به: ذیل آیات: البقره: ۶۳، ۱۲۴؛ آل عمران: ۷۹، ۸۱؛ هود: ۷۵، ۸۲ و موارد متعدد دیگر البته در برخی موارد هم بدون این اصطلاح صرفاً آمده: بلغة الحبشه، هود: ۴۴، بلغة الروم، کهف: ۹، بلغة العبرانية احزاب: ۸.

در تفاسیر اولیه مانند تفسیر مجاهد یا مقاتل از این اصطلاح اثری نیست و برای استناد واژه به زبانی بیگانه صرفاً از عباراتی چون «بالفارسیه» یا «بالنبطیه» و... استفاده می‌شود. در تفسیر طبری هم که قطعاً متعلق به دورانی است که نظریه توافق زبان‌ها کاملاً جا افتاده بود، از اصطلاح توافق استفاده نمی‌شود. البته دلیل آن این است که طبری در مقدمه به تفصیل از این نظریه سخن گفته است و در تفسیر گاه به گاه خواننده را به مقدمه ارجاع می‌دهد (نک. طبری، ۱۴۲۰، ج ۱۲، ص ۱۲۴).

در هر حال استفاده از این اصطلاح در اللغات باعث نفی انتساب آن به ابن عباس نمی‌شود. و تنها می‌تواند حاکی از این باشد که گردآورنده این اثر به شکلی که اکنون در دسترس ماست، در زمانی می‌زیسته که این نظریه و اصطلاح مرتبط با آن کاملاً جا افتاده بود و دیدگاه مؤلف نیز در رابطه با واژگان بیگانه در قرآن همین بوده است. به نظر می‌رسد ریبین در این رابطه و سایر تحلیل‌های متن مانند استفاده از واژگانی چون «کقولک»، «کذلک» یا نظیر هم دانستن معنای واژگان در آیات مختلف میان دو مسأله مهم، «وجود محتوای متن» و «زمان و نحوه تألیف آن» و تمایز قائل نشده است.

درباره نظر ریبین مبنی بر عدم هماهنگی «مقدمه» و «متن» اللغات باید گفت، مقدمه این اثر را می‌توان بیانگر دیدگاه‌های مؤلف آن دانست. گردآورنده این اقوال در مقدمه بر دیدگاه خود، نزول قرآن به لهجه قریش تأکید می‌کند. همچنین با مطرح ساختن نظریه توافق زبان‌ها نظر خود را درباره واژگانی که طبق اقوال گردآوری کرده خود او از ابن عباس منشأ بیگانه دارد، روشن کرده است.

این دو دیدگاه با متن اللغات منافات ندارد، زیرا همان‌طور که گفته شد قرآن به زبان معیار و مشترک عرب در آن روزگار نازل شده است. تکوین این زبان مانند همه زبان‌های مشترک در روندی طولانی و پیش از نزول قرآن صورت گرفته بود. این‌که سهم یک لهجه در شکل‌گیری این زبان بیشتر باشد، کاملاً محتمل است، چنان‌که وجود

واژگانی از سایر زبان‌هایی که اعراب با آن‌ها در ارتباط بودند، از نظر زبان‌شناسی امری کاملاً طبیعی است.

ریپین مشخص نمی‌سازد سایر ویژگی‌های شمارش شده او با تحلیل ادبی متن *اللغات*، به چه دلیل می‌تواند شاهد و قرینه‌ای بر نفی انتساب آن به ابن عباس باشد، زیرا همه این ویژگی‌ها کم یا زیاد در تفاسیر نخستین یافت می‌شود مثل این که در تفسیر مجاهد، مقاتل و صنعانی حروف مقطعه در مواردی معنا می‌شوند (نک. مجاهد، ج ۱، ص ۳۸۳؛ مقاتل، ج ۲، ص ۳۲۴؛ صنعانی، ج ۲، ص ۳). نیز تفسیر نمایانگر دیدگاه‌های کلامی یا مبتنی بر مباحث نحوی وجود دارد: در تفسیر مجاهد ذیل آیه «ما کذب الفؤاد ما رأی» (النجم: ۱۱) شش قول نقل شده است. دو قول یکی از ابن عباس و دیگری از عایشه صریحاً بر نفی رؤیت خدا دلالت دارد که بعدها از مسائل مهم و بحث‌برانگیز کلامی شد. در چهار قول دیگر آیه به دیدن جبرئیل توسط پیامبر تفسیر شده است. این اقوال مبتنی بر تفسیر نحوی آیه به گونه‌ای متفاوت از دو قول نخست است، زیرا ضمیر مفعولی «رأی» در تفسیر ابن عباس و عایشه، خدا و در چهار قول دیگر جبرئیل است.

آخرین دلیل ریپین یعنی تفاوت معنای دوازده واژه در *اللغات* و مسائل نافع را در ادامه بررسی خواهیم کرد.

به نظر می‌رسد تاریخ‌گذاری متون بر اساس تحلیل ادبی توسط ونزبرو و ریپین آن هم به شیوه‌ای ناقص اگر وسیله‌ای برای تحمیل دیدگاه‌های خاص بر متون نباشد، در خوش‌بینانه‌ترین حالت یک ساده‌انگاری روش‌شناختی است. هیچ پژوهشگری دشواری اثبات وثاقت متنی را که چهارده قرن با ما فاصله دارد، انکار نمی‌کند؛ اما این دشواری و سخت‌گیری و تردید در انتساب متون نباید به روش این دو خاورشناس، تنها محدود به دو قرن نخست هجری باشد و چون به قرن سوم رسیدیم همه آن تردیدها را کناری بنهیم. شیوه‌ای که برای بررسی میزان وثاقت متونی چنین

کهن به نظر می رسد، مقایسه نقل های مختلف از یک مفسر مثلاً ابن عباس در تفاسیر کهن و تفاسیر بعدی است. این روش اگر چه نتیجه قاطعی در پی ندارد، با مقایسه آماری بسیاری از حقایق را روشن می سازد.

تحلیل و بررسی اللغات فی القرآن

مؤلف

رپین سیر اشتباه منجر به انتساب این فهرست به ابو عبید قاسم بن سلام (م ۲۲۴) را به خوبی ترسیم کرده است.^۱ در تأیید نظر او باید افزود فهرست سیوطی در الاتقان بدون اسناد به ابن عباس است و اصلاً سلسله سندی در آن ذکر نمی شود. سیوطی در فصل «فیما وقع فیہ بغير لغة الحجاز»، می نویسد: و قال ابوالقاسم فی الكتاب الذی الفه فی هذا النوع فی القرآن. آن گاه فهرستی از واژگان قرآن را طبق نام قبایل نه ترتیب سور، ذکر می کند و در پایان می نویسد: انتهى ما ذکره ابوالقاسم ملخصاً (سیوطی، ۱۴۲۶، ۳۲۹-۳۳۳). او در بحث «واژگان غیر عربی در قرآن» نیز ۱۴ مورد از این کتاب نقل کرده، او در نخستین بار می نویسد: قال ابوالقاسم فی لغات القرآن؛ اما در سایر موارد تنها به ذکر قال ابوالقاسم اکتفا می کند. در این فصل نیز که سیوطی از آثار عالمان پیشین استفاده می کند، در برخی موارد اقوال را به صحابه از جمله ابن عباس نسبت می دهد؛ اما در هیچ یک از موارد نقل از کتاب ابوالقاسم، اسناد به ابن عباس یا شخص دیگر را نمی یابیم. سیوطی در کتاب «المتوکلی» (ص ۹۶، ۱۳۶) هم با عبارت قال ابوالقاسم فی لغات القرآن مواردی را از این کتاب نقل می کند.

از ۱۴ موردی که سیوطی در الاتقان، فصل واژگان غیر عربی در قرآن، از

۱. دکتر التهامی نیز در مقدمه چاپ «المهذب...» سیوطی (ص ۴)، می نویسد: این اثر تألیف عالم گمنام ابوالقاسم بن سلام است و هیچ رابطه ای با لغوی مشهور ابو عبید قاسم بن سلام ندارد. البته معلوم نیست چرا التهامی نام این عالم را که سیوطی در مقدمه از او به ابوالقاسم محمد بن عبدالله و در فصل لغات قبایل و واژگان غیر عربی در قرآن» به ابوالقاسم یاد کرده به ابوالقاسم بن سلام تغییر داده است.

ابوالقاسم نقل کرده است، سه مورد آن در هیچ‌یک از نسخه‌های خطی و چاپی *اللغات* نیامده است.^۱ سایر موارد که در نسخه‌های مختلف *اللغات* وجود دارد^۲ از نظر مترادفی که ذکر شده و زبانی که واژه بدان نسبت داده شده است، با نقل سیوطی کاملاً مطابقت دارد.^۳ جز در واژه «مناص» که ابوالقاسم آن را «نبطی» دانسته است، چنان که در چاپ السید طلب هم «نبطی» است؛ اما در نسخه‌های چستربیتی و ظاهریه «قبطی» دانسته شده است. این اختلاف می‌تواند ناشی از اشتباه ناسخان باشد (نک. سیوطی، ۱۴۲۶، ۳۴۳؛ السید طلب، ۱۴۰۴، ص ۲۴۰). این شواهد نشان می‌دهد کتاب *لغات القرآن* ابوالقاسم محمد بن عبدالله فاقد سند بوده، و او مطالب کتاب را به هیچ‌یک از مفسران صدر اسلام، از جمله ابن عباس، نسبت نداده است. همچنین سیوطی در فصل «لغات قبایل» و «واژگان بیگانه» در *الاتقان* و نیز در *المتوکلی* از این کتاب استفاده کرده است؛ نه از *اللغات فی القرآن* منسوب به ابن عباس که اکنون در اختیار است.

تنها اطلاعاتی که درباره ابوالقاسم محمد بن عبدالله یافت می‌شود، همین اشارات سیوطی در *الاتقان* است. لازم به ذکر است که نام این شخص در هیچ‌یک از سه طریق نسخه‌های خطی و چاپی *اللغات فی القرآن* منسوب به ابن عباس وجود ندارد. سلسله سند سه طریق مختلف این اثر (نک. نمودار انتهای مقاله) نشان می‌دهد پنج راوی نخست در آن‌ها مشترک است. چهارمین راوی از این پنج راوی مشترک،

۱. این مقایسه براساس چاپ دکتر السید طلب صورت گرفته است. این چاپ مبتنی بر *اللغات فی القرآن* چاپ شده در حاشیه تفسیر جلالین است و اختلافات نسخه خطی چستربیتی و نسخه خطی ظاهریه را در پانوشت آورده است. این موارد عبارت اند از: «انیة، ان انیة»، الاحزاب ۵۳، الرحمن ۴۴؛ الغاشیه ۵ که همه یک مورد محسوب می‌شوند، «من تحتها»، مریم ۲۴ و «زهوا»، الدخان ۲۴ (نک. السید طلب، ۱۴۰۴، ذیل آیات، سیوطی، ۱۴۲۶، ص ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹ به ترتیب).

۲. از این موارد واژه «ذری» ، النور ۳۵ فقط در نسخه خطی چستربیتی آمده و واژه «قطن» ، ص ۱۶، در نسخه‌های خطی چستربیتی و ظاهریه آمده است (نک. سیوطی، ۱۴۲۶، ص ۳۳۸، ۳۴۲ به ترتیب؛ السید طلب، ۱۴۰۴، ص ۲۰۸، پانوشت ۱، ص ۲۴۱، پانوشت ۱).

۳. جز واژه «وزر»، القیامة: ۱۱ که در اتقان، به «الجبل و الملجأ» اما در *اللغات* چاپ السید طلب به «حیل» معنا شده است. در نسخه‌های دیگر هم «جبل» آمده که در پانوشت توضیح داده شده است (بنگرید به: سیوطی، ۱۴۲۶، ص ۳۴۴؛ السید طلب، ۱۴۰۴، ص ۳۰۳).

شخصی به نام «ابوجعفر محمد بن ایوب» است. ریپین سال وفات او را بدون ذکر منبع حوالی ۱۹۰ هجری دانسته. از سوی دیگر سزگین در *تاریخ نگارش های عربی* (ص ۷۸) از شخصی به نام ابوجعفر بن ایوب المقری نام می برد که شاگرد عبدالملک بن جرّیح بوده و در نیمه دوم قرن دوم هجری می زیسته؛ و دارای اثری به نام *غریب القرآن* بوده است که نسخه ای از آن در کتابخانه عاطف به شماره ۲۸۱۵ وجود دارد، البته همان طور که گفته شد این اثر همان متن *اللغات* را دارد.

از این شخص با عنوان کامل، اثری در منابع گوناگون نیافتیم؛ اما منابع رجالی از چندین نفر با نام محمد بن ایوب نام می برند (الرازی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۱۹۶؛ ابن حبان، ۱۳۹۳، ج ۵، ص ۳۶۳). از سوی دیگر شخصی به نام احمد بن محمد بن ایوب وجود دارد که وراق و کاتب فضل بن یحیی بن جعفر بن برمک بوده و به سال ۲۲۸ در بغداد در گذشته و کنیه او ابوجعفر بوده است (نک. ابن سعد، *الطبقات*، ج ۷، ص ۳۵۳). در برخی منابع نام پسر وی به جای جعفر بن احمد، جعفر بن محمد بن ایوب آمده است (نک. خوئی، ۱۴۱۲، ج ۵، ص ۱۶، ۷۵) که شاید بتواند کنیه ابو جعفر را برای محمد بن ایوب را توجیه کند. با توجه به تاریخ وفات احمد بن محمد بن ایوب این احتمال وجود دارد که پدر وی همان ابوجعفر محمد بن ایوب باشد که در سلسله سند *اللغات* آمده است. بنابراین احتمال دارد او گردآورنده اقوال تفسیری ابن عباس باشد؛ اما این سند را در هیچ یک از روایات ابن عباس در تفاسیر روایی نمی یابیم.

مقایسه معنای واژگان در اللغات با تفاسیر اولیه

برای نقد بخشی از سخن ریپین که برای نفی انتساب *اللغات* به ابن عباس به اختلاف معنای ۱۲ واژه از ۴۵ واژه مذکور در *اللغات* و مسائل نافع استناد کرده است، و همچنین ارزیابی میزان ارتباط این اثر با اقوال تفسیری ابن عباس و محتوای تفاسیر متقدم به مقایسه *اللغات* با مسائل نافع و تعدادی از تفاسیر کهن می پردازیم. برای این منظور تفسیر مجاهد، مقاتل، سفیان ثوری، عبدالرزاق صنعانی و طبری را برگزیدیم. چهار تفسیر نخست از معدود تفاسیر باقیمانده از قرن دوم هجری اند که مستقیماً از

قدیمی ترین منابع، سرچشمه گرفته‌اند (نک. سزگین، ۱۳۸۰، ص ۵۸). علت گزینش تفسیر مقاتل نیز این است که ونزبرو اگرچه آن را حوالی سال ۲۰۰ تاریخ گذاری می‌کند، اما این تفسیر را در زمره نخستین گونه تفاسیر و متقدم ترین آن‌ها به لحاظ زمانی برمی شمرد. از سوی دیگر این مقایسه در ارزیابی برخی اظهارات ونزبرو در باره گونه های مختلف تفاسیر، بسیارکارآمد است. علاوه بر این مقاتل به رغم این‌که عمدتاً منبع خود را ذکر نمی‌کند و این مسئله یکی از ضعف‌های او شمرده شده است، اما مطالبی را به ابن عباس اسناد داده است (برای نمونه نک. مقاتل، ج ۱، ص ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۸۳، ...). تفسیر مجاهد و عبدالرزاق اگرچه شامل روایات تفسیری مختلف از صحابه و تابعین است، اولی عمدتاً مبتنی بر اقوال مجاهد، از برجسته ترین شاگردان ابن عباس و دومی بیشتر مشتمل بر روایات تفسیری قتاده، از شاگردان غیر مستقیم ابن عباس (نک. مزی، ج ۲۳، ص ۵۱۰) است. اکنون با چاپ این تفاسیر و مقایسه آن‌ها با تفسیر طبری، وثاقت نقل‌ها بیشتر تأیید می‌شود، زیرا سند موجود در آنها، در تفسیر طبری مکرراً مشاهده می‌شود و نقل‌های طبری با نسخه‌های مستقل این تفاسیر مطابقت دارد.

مقایسه اللغات با تفاسیر کهن در ۲۱۰ واژه نخست اللغات (تا پایان سوره سبأ) صورت گرفته است. از این تعداد در چهار مورد تنها به اختلاف قرائت اشاره شده و معنایی برای واژه ذکر نشده است.

تفسیر مجاهد: از ۲۰۶ واژه نمونه ۸۲ مورد در تفسیر مجاهد معنا شده است. از این تعداد در ۴۹ مورد معنای واژگان در اللغات و تفسیر مجاهد یکسان است^۱ (۵۹/۷۵٪). در ۳۰ واژه، معانی شبیه و الفاظ متفاوت (۳۳/۷۰٪)^۲ و در معنای ۱۰ واژه اختلاف وجود دارد (۸/۹٪)^۳.

۱. برای نمونه بنگرید به: الصدقین=الجبلین، الکهف:۹۶؛ حصب=حطب، الانبیاء:۹۸؛ السرد=المسمار فی الحلق، سبأ: ۱۱ منسأته-عصاه، النمل: ۱۴ برای نمونه های بیشتر در این مورد و سایر مواردی که در پی می آید نک. نیل ساز، ۱۳۸۶، فهرست ۱.
 ۲. برای نمونه بنگرید به: صیاصیههم-حصونهم، الاحزاب:۲۶، ربیع=طریق، الشعراء:۱۲۸؛ مؤثلاً=ملجأ، الکهف:۸۵ که در تفسیر مجاهد به ترتیب به فصورهم، فج و محرزاً معنا شده است.
 ۳. برای نمونه بنگرید به: مقنعی=ناکسی، ابراهیم:۴۳؛ ضدأ=عدوا، مریم:۸۲؛ ذکرکم=شرفکم، الانبیاء:۱۰ که در تفسیر مجاهد به ترتیب به رافعی، عوناً و حدیثکم معنا شده است.

تفسیر سفیان ثوری: از واژگان نمونه تنها ۳۴ مورد در تفسیر سفیان ثوری (م ۱۵۰) یافت می‌شود که در ۲۲ مورد، معانی مذکور برای واژگان در **اللغات** و تفسیر سفیان یکسان است (۶۴/۷۰).^۱ در ۹ مورد معنای واژگان شبیه هم (۲۶/۴۷)^۲ و در ۳ مورد مختلف است (۸/۸۲).^۳

تفسیر مقاتل بن سلیمان: در تفسیر مقاتل بن سلیمان ۱۷۷ مورد از واژگان نمونه، معنا شده است. از این تعداد ۱۳۵ واژه در اللغات و تفسیر مقاتل یکسان معنا شده اند (۷۶/۲۷)^۴ و در ۳۰ مورد معنای شبیه هم است (۱۶/۹۴)^۵ و در ۱۲ واژه اختلاف وجود دارد (۶/۷۷).^۶ نتیجه این مقایسه نشان می‌دهد که برخلاف گفته و نزبرو تبیین معنای واژگان در تفسیر مقاتل از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در این مقایسه مواردی مشاهده می‌شود که برخی واژگان در هیچ یک از تفاسیر دیگر جز تفسیر مقاتل و طبری معنا نشده است.^۷ یا در برخی موارد که میان معنای ارائه شده در **اللغات** با سایر تفاسیر اختلاف وجود دارد، این معنا با تفاسیر مقاتل هماهنگ است.^۸

تفسیر عبدالرزاق صنعانی: از کل واژگان، ۹۲ مورد در تفسیر عبدالرزاق هم معنا شده است. از این تعداد ۶۴ واژه در **اللغات** و تفسیر عبدالرزاق یکسان معنا شده

۱. برای نمونه بنگرید به: رکزاً= صوتاً، مریم: ۹۸؛ تارة= مرة، طه: ۵۵؛ ذکرکم= شرفکم، الانبیاء: ۱۰؛ انکر= اقیح، لقمان: ۱۹.
۲. برای نمونه بنگرید به: دارالبوار= دارالهلاک، ابراهیم: ۲۸؛ التناوش= التناول، سبأ: ۵۲ که از قول ثوری به ترتیب به جهنم و الرد الی الدنیا معنا شده است.
۳. جنفاً= تعمداً للجنف، البقره: ۱۸۰؛ بامامهم= بکتابهم، الإسراء: ۷۱؛ حدب= جانب، الانبیاء: ۹۶ که در تفسیر ثوری به ترتیب ستم از روی خطا، امام هدی او ضلاله، الشیء الیابس من الارض معنا شده است.
۴. برای نمونه بنگرید به: لایبرح= لایزال، الکهف: ۶۰؛ مبلسون= ایسون، المومنون: ۷۷؛ حجرأمحجوراً= حراماً محرماً، الفرقان: ۲۲؛ اوزعنی= الهمنی، النمل: ۱۹.
۵. برای نمونه بنگرید به: یرجوا= یخاف، الکهف: ۱۱۰؛ فجاجأ= طرفاً؛ حدب= جانب، الانبیاء: ۳۱، ۹۶؛ که در تفسیر مقاتل به ترتیب به یخشی، شعباً، مکان معنا شده است.
۶. برای نمونه بنگرید به: لهواً= إمرء، الانبیاء: ۱۷؛ هامدة= مغبرة، امنیته= فکرتة، الحج: ۵، ۵۲ که در تفسیر مقاتل به ترتیب به ولداً، میتةً لیس نبت فیہ، حدیثه معنا شده است.
۷. برای نمونه بنگرید به: دمرنا= اهلکنا؛ مسطوراً= مکتوباً، الاسراء: ۵۸، ۱۶؛ الودق= المطر؛ النور: ۴۳.
۸. برای نمونه بنگرید به: کدأب= کاشباه، خبالاً= غیئاً آل عمران ۱۱، ۱۱۸؛ نحللة= فریضة، النساء: ۴.

است^۱ (۶۹/۵۶). در ۱۸ مورد معانی شبیه است (۱۹/۵۶)^۲ و در ۱۰ مورد در معنای واژگان اختلاف وجود دارد (۱۰/۸۶)^۳.

تفسیر طبری: از ۲۰۶ واژه نمونه، در ۱۳۷ مورد طبری از ابن عباس روایت یا روایاتی آورده است. از این میان تعریف ۸۹ مورد در **اللغات**، با نقل طبری از ابن عباس مطابقت کامل دارد (۶۴/۹۶).^۴ در ۳۸ مورد همان معنا یا نزدیک به آن در قالب لفظ یا الفظی متفاوت ذکر یا یکی از مصادیق تعریف عام **اللغات** بیان شده است (۲۷/۷۳).^۵ در ۱۱ مورد اختلاف وجود دارد (۸/۰۲).^۶ درباره سایر موارد نیز باید گفت در ۲۳ مورد قولی که طبری از شاگردان مستقیم ابن عباس مانند مجاهد، سعید بن جبیر، عکرمه یا شاگردان غیرمستقیم او مانند قتاده ذکر کرده است با آنچه در **اللغات** آمده مطابقت دارد.^۷ در ۲۳ مورد هم معنایی که طبری خود برای واژه ذکر کرده با **اللغات** یکی است.^۸

۱. برای نمونه بنگرید به: مسنون = متن، الحجر: ۲۸؛ ملتحداً = ملجأ، الکهف: ۲۷؛ فجاجاً = طرماً، الانبیاء: ۳۱.
۲. برای نمونه بنگرید به: للمتوسمین = للمتفرسین الحجر: ۷۵؛ حقباً = دهرأ، الکهف: ۶۰؛ ورداً = عطاشاً، مریم: ۸۶، که در تفسیر عبدالرزاق از قول قتاده به ترتیب به للمعتبرین، زماناً و طمأ الى النار معنا شده است.
۳. برای نمونه بنگرید به: ضداً = عدواً، مریم: ۸۲؛ بامامهم = بکتابهم، الاسراء: ۷۱ که در تفسیر عبدالرزاق از قول قتاده به ترتیب قرناء و بانیناهم معنا شده است.
۴. برای نمونه بنگرید به: خمراً = عنباً، یوسف: ۳۶؛ تسیمون = ترعون، النحل: ۱۰؛ لدلوک = لزوال، الإسراء: ۷۸؛ شاکلته = ناحيته، الإسراء: ۸۴؛ باخع = قاتل، الکهف: ۶؛ مارب = حاجات، طه: ۱۸.
۵. برای نمونه بنگرید به: للمتوسمین = للمتفرسین، الحجر: ۷۵؛ لاحتکن = لاستأصلن، الإسراء: ۶۲؛ عتیا = اعظم امراً، مریم: ۶۹؛ که در تفسیر طبری از قول ابن عباس به ترتیب به للناظرین، لاستولین، عصياً، معنا شده است.
۶. برای نمونه بنگرید به: مقنعی = ناکسی، ابراهیم: ۴۳؛ امنیته = فکرته، الحج: ۵۲؛ که در تفسیر طبری به ترتیب به رافعی و حدیثه معنا شده است.
۷. برای نمونه بنگرید به: السقایه = الاناء، یوسف: ۷۰؛ طائره = عمله، الإسراء: ۱۳؛ محسوراً = المنقطع، الاسراء: ۲۹؛ صیاصیههم = حصونهم، الاحزاب: ۲۶؛ شططاً = کذباً، الکهف: ۱۴ که به ترتیب از ضحاک، مجاهد، ابن جریج، عکرمه و قتاده نقل شده اند.
۸. برای نمونه بنگرید به: الودق = المطر، خلاله = سحابه، النور: ۴۳؛ لشردمه = عصابه، الشعراء: ۵۴؛ التناوش = التناول، سبأ: ۵۲ در اللغات و تفسیر طبری.

نکته ای که درباره روایات تفسیری شاگردان ابن عباس باید بدان توجه داشت این است که طبری گاه یک قول را هم با اسناد به شاگردان ابن عباس و هم از طریق ابن شاگردان از ابن عباس نقل می‌کند، مثلاً در بیان معنای «یتطهرون» ضمن آوردن قول مجاهد که آن را در تفسیر مستقل مجاهد هم می‌یابیم، در خبری دیگر از طریق مجاهد همان قول را از ابن عباس نقل می‌کند (نک: ذیل اعراف: ۸۲) یا در معنای «هُدنا» به «تُبنا» علاوه بر این که از سه طریق آن را از ابن عباس نقل می‌کند، خبری از سعید بن جبیر در معنای این واژه و بار دیگر همین معنا را از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس می‌آورد (نک: ذیل اعراف: ۱۵۶). بنابراین در موارد اتفاق اقوال شاگردان ابن عباس با روایات تفسیری او این احتمال وجود دارد که این شاگردان در اصل، قول ابن عباس را بدون اسناد به وی آورده باشند.^۱ در این میان، موارد اختلاف روایات تفسیری ابن عباس و شاگردانش هم در تفسیر طبری ذکر شده است.^۲

مسائل نافع: مقایسه اللغات با مسائل نافع نشان می‌دهد که از ۵۲ واژه‌ای که در هر دو اثر معنا شده‌اند ۴۳ مورد مانند هم‌اند (۸۲/۶٪) و تنها در معنای ۹ واژه اختلاف وجود دارد (۱۷/۳٪).^۴

۱. این موارد بسیار متعدد است، برای نمونه بنگرید به: تعولوا = تمیلوا، نساء: ۳، طبری، تفسیر، ج ۴، ص ۳۱۸ از قول مجاهد و عکرمه، ص ۳۲۰ از ابن عباس؛ ضیفاً حرجاً= شاکاً، انعام: ۱۲۵، طبری ج ۸، ص ۳۸ از مجاهد و عطاء و در ص ۱۵۳ از ابن عباس؛ فشرد= نکل، انفال: ۵۷؛ طبری، تفسیر، ج ۱۰ ص ۳۴ به دو طریق از ابن عباس و همین قول از ضحاک...
۲. برای نمونه بنگرید به: واژه «الأ» که ابن عباس آن را به «قرابت» و مجاهد به «الله» معنا کرده طبری، تفسیر، ج ۱، ص ۱۰۷، واژه «حصید» که ابن عباس به «قری خامده» و ابن جریر به «ملزق بالارض» معنا کرد. طبری، تفسیر، ج ۱۲، ص ۱۴۶ و موارد دیگر.
۳. برای نمونه بنگرید به: مرض = الزنا، الاحزاب: ۳۲ الیم = وجیع، البقره: ۱۰: تردی = مات، اللیل: ۱۱ برای سایر نمونه‌ها بنگرید به: نیل ساز، ۱۳۸۶، فهرست ۳.
۴. برای نمونه بنگرید به: مهطعین = مسرعین، ابراهیم: ۴۳؛ حفده = الاختان، النحل: ۷۲؛ حسابانا = برداً، الکهف: ۴۰، که در مسائل به ترتیب به مذعنین خاضعین، ناراً، ولد الولد و هم الاعوان معنا شده است. برای سایر موارد بنگرید به: نیل ساز، ۱۳۸۶، فهرست ۳.

مقایسه واژگان بیگانه در اللغات با تفاسیر اولیه

همان‌طور که پیشتر گفته شد اگرچه قول پذیرش واژگان بیگانه در قرآن به ابن عباس و شاگردان او منسوب است، تعداد این واژگان در تفاسیر اولیه بسیار اندک است و از این جهت میان اللغات و تفاسیر اولیه ناهماهنگی وجود دارد. از ۲۴ واژه ای که در اللغات با انتساب به زبانی بیگانه معنا شده اند، در تفسیر سفیان ثوری تنها ۸ مورد، آن هم بدون انتساب به زبانی بیگانه معنا شده است (۳/۳۳۳) و که در ۷ مورد معانی با اللغات یکی است (۵/۸۷). در تفسیر عبدالرزاق هم که وضع به همین منوال است از ۱۷ مورد مذکور (۸/۷۰)، معانی ۱۵ واژه مانند اللغات است (۲/۸۸).^۱ در تفسیر مقاتل ۲۱ مورد از واژگان معنا شده است (۵/۸۷) که در ۱۸ مورد معنا با اللغات یکسان یا شبیه است (۷/۸۵). از این میان تنها ۳ واژه به زبانی غیر عربی نسبت داده شده است (۳/۱۴). «استبرق» واژه ای فارسی به معنای «دبیا»، «سینین» واژه ای قبطی و به معنای «حسن» دانسته شده است؛ اما واژه «آلیم» در اللغات قبطی و به معنای «بحر» و در تفسیر مقاتل به همان معنا ولی عبری دانسته شده است.

از سوی دیگر در دو مورد از ۱۸ واژه فوق مقاتل واژه را به لهجه ای خاص از قبایل عرب نسبت داده است. یکی واژه «یس» که در اللغات، حبشی و به معنای «یا انسان» آمده است؛ اما در تفسیر مقاتل به همین معنا. ولی به لهجه قبیله «طی» دانسته شده است. دیگری واژه «وزر» است که در اللغات، نبطی و به معنای «جبل» است؛ اما در تفسیر مقاتل همین معنا به قبیله «حمیر» نسبت داده شده است.

در تفسیر مجاهد از ۱۲ واژه مذکور (۵۰/۵)، معنای ۱۱ واژه با اللغات یکسان یا شبیه است (۶/۹۱). تنها مورد اختلاف «کفلین» است که در اللغات، نبطی و به معنای «نصیب» و در تفسیر مجاهد حبشی و به معنای «ضعفین من الاجر» است. از ۱۱

۱. برای معنای واژگان در این مورد و سایر مواردی که در پی می آید بنگرید به: نیل ساز، ۱۳۸۶، فهرست ۲.

مورد موافق در تفسیر مجاهد تنها در ۳ مورد واژگان به زبانی بیگانه نسبت داده شده اند (۲/۲۷). که هر سه مورد با **اللغات** یکسان است. تنها در مورد واژه «سجیل» که در **اللغات**، فارسی دانسته شده است، در تفسیر مجاهد دو قول یکی از عکرمه و دیگری از مجاهد آن را فارسی و در قول دیگری از عکرمه، فارسی - نبطی دانسته شده است. در تفسیر طبری که همه واژگان معنا شده اند، تنها در ۲ مورد معنای واژگان با **اللغات**، هماهنگ نیست (۳/۸۸). در میان اقوال ابن عباس تنها دو مورد یافت می شود که واژه را به زبانی بیگانه نسبت داده است (۳/۸۸): نخست واژه سجیل است که آن را فارسی و دیگر «یس» که آن را حبشی دانسته است. در ۵ مورد دیگر، اقوالی از شاگردان ابن عباس یا دیگران مبنی بر دخیل بودن واژه وجود دارد. غیر از دو مورد توافق قول مجاهد با **اللغات** که پیشتر ذکر کردیم، از عکرمه نقل است که «سینین» به معنای «حسن» واژه ای حبشی است؛ در حالی که در **اللغات**، نبطی دانسته شده است. همچنین به رغم آن که مجاهد و ضحاک «سریا» به معنای «نهر» را سریانی می دانند، سعید بن جبیر با همان معنا آن را واژه ای نبطی دانسته است.

نتیجه

بررسی تحلیل های ادبی ونزبرو و ریپین و تاریخ گذاری **اللغات** بر اساس آن نشان می دهد که غیر از کاستی تحلیل ادبی ناقص این اثر، مهمترین کاستی نتیجه گیری های آن ها غفلت از دو نکته است: نخست وجود محتوای یک اثر به شکل شفاهی یا دست نوشته های پراکنده قبل از آن که به صورت مدون درآید و دیگر احتمال وجود آرای مختلف در یک موضوع چالش برانگیز مانند زبان قرآن یا مسئله وجود یا عدم وجود واژگان بیگانه در قرآن. بررسی **اللغات** و مقایسه آن با تفاسیر نخستین، نشان داد تبیین لغوی آیات از ویژگی های بارز و اصلی تفاسیر اولیه است. همچنین روشن شد که معنای اغلب واژگان در **اللغات** و مسائل نافع و تفاسیر کهن، یکسان یا مشابه است.

همه این شواهد نشان می‌دهد برخلاف باور ونزبرو تلاش برای تفسیر لغوی قرآن خیلی زود آغاز شد و چهره برجسته این نوع تفسیر بی‌هیچ شکی ابن عباس بود که این روش به وسیله شاگردان او مانند مجاهد، عکرمه، سعید بن جبیر، قتاده، ضحاک و دیگران ادامه یافت. علاوه بر این یکسانی معنای واژگان در بسیاری از تفاسیر نخستین، حاکی از این است که فهرست‌هایی از این واژگان خیلی زود به وجود آمده و مفسران در تألیفات خود از آن‌ها استفاده کرده‌اند.

از سوی دیگر با پدیده تفاوت میان *اللغات* با نقل‌های منسوب به ابن عباس در تفسیر طبری و مسائل نافع بن ازرق مواجهیم و این پرسش که اگر چه بخشی از این دو اثر قطعاً از آموزه‌های تفسیری ابن عباس است، آیا در این میان هیچ افزایش و زیادتیی صورت نگرفته است؟ و در صورت وقوع انگیزه آن چه بوده است؟ برای توجیه تفاوت نقل‌ها در طرق مختلف توجه به ماهیت شیوه آموزش و یادگیری در قرون اولیه اسلامی ضروری است. در آن دوران اگر چه برخی مطالب نوشته می‌شد و شواهدی بر کتابت به ویژه در تفسیر واژگان از ابن عباس، وجود دارد،(نک. صنعانی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۴۱۲؛ ابن سعد، ج ۲، ص ۳۷۱، ابن حجر عسقلانی، *الاصابة*، ج ۴، ص ۱۴۵، ۱۴۹) شیوه غالب و رایج به ویژه در قرن اول نقل شفاهی بود. در این میان استادان ممکن بود یادداشت‌های نامنسجم و پراکنده‌ای تهیه کنند، اما این یادداشت‌ها با کتاب منسجم و غیر قابل تغییر بسیار تفاوت داشت. نیز شاگردان همه به یک گونه مطالب را یادداشت نمی‌کردند و ثبت و ضبط آن‌ها مختلف بود. همچنین ممکن بود آن‌ها مواردی را به درس نوشته‌های خود، بیفزایند که به تدریج احتمال تشخیص و تمایز آن‌ها از متن اصلی دشوار گردد. این روند به طور طبیعی تا هنگامی که یادداشت‌های پراکنده توسط یک مؤلف گردآوری شود و به شکل یک کتاب درآید، روی می‌داد و پس از آن اگرچه احتمال تغییر، تحریف، تصحیف و فزونی منتفی نمی‌شد، بسیار کمتر می‌شد.

درباره اللغات نیز وقوع چنین پدیده‌ای کاملاً معقول به نظر می‌رسد. هسته اصلی و اولیه این اثر، آموزه‌های تفسیری ابن عباس بوده که به طرق گوناگون نقل شده و در طریق نقل، دچار تغییراتی شده است، تا وقتی که احتمالاً در اواخر قرن دوم به شکل مجموعه‌ای مستقل درآمده است. در این میان اختلاف‌ها و مطالب افزوده به این اثر عمدتاً ناشی از بحث‌های علمی دانشمندان مسلمان بر سر مسئله زبان قرآن بوده است. به رغم شباهت معانی واژگان در اللغات با آموزه‌های تفسیری ابن عباس در تفاسیر اولیه، تعداد واژگانی که در این تفاسیر با انتساب به زبانی بیگانه یا لهجه قبیله‌ای خاص معنا شده اند، نسبت به اللغات بسیار کم است. این پدیده می‌تواند نمایانگر این باشد که برخی راویان و عالمان بسته به دیدگاه خاصی که در این زمینه‌ها داشته‌اند، ضمن بیان معنای منقول از ابن عباس، اسناد آن به لهجه یا زبانی خاص را بدان افزوده باشند.

البته باید توجه داشت همه این تغییرات یا افزودن‌ها باید در شرایط اجتماعی و فرهنگی مناسب صورت گرفته باشد؛ یعنی انتساب مطالب تفسیری یا استشهاد به شعر یا بیان معنای واژگان براساس گویش و زبانی خاص، به شخصی که جامعه و به ویژه اندیشمندان او را در این زمینه‌ها صاحب نظر نمی‌دانند، قطعاً پذیرفته نمی‌شود. از سوی دیگر باید به خاطر داشت که ابن عباس هم مانند هر شخص دیگری ممکن است نظراتش تغییر کند؛ یعنی زمانی واژه‌ای را به یک گونه و زمانی دیگر به نحوی دیگر تفسیر کرده باشد. همچنین باید در نظر داشته باشیم که شیوه مفسران در طول تاریخ ارائه احتمالات تفسیری و معنایی مختلف بوده است. استثناء ساختن ابن عباس از این شیوه معهود بدون برهان و دلیل پذیرفتنی نیست، بنابر این ممکن است ابن عباس هم در باره برخی واژگان به همین شیوه عمل کرده باشد؛ اما کسانی که سخنان او را ثبت کرده اند، تنها به یکی از معانی اشاره کرده باشند؛ در حالی که در منابع مفصل‌تر مانند تفسیر طبری اقوال مختلف او آورده شده است (نک. طبری، ۱۴۲۰، ج ۱۲، ص ۲۳۲؛ ج ۱۶، ص ۱۵۵، و موارد متعدد دیگر).

نکته مهم آخر آن است که با توجه به شواهد ریپین و افزوده های ما به آن، **اللغات** هیچ ارتباطی با ابو عبید قاسم بن سلام ندارد و گردآورنده این اثر احتمالاً ابو جعفر محمد بن ایوب از عالمان نیمه دوم قرن دوم است که متأسفانه اطلاعات چندانی از زندگی او در دست نیست.

منابع

- ابن ابی حاتم رازی، عبدالرحمن بن محمد؛ **الجرح و التعديل**، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۵۲/۱۳۷۲.
- ابن جبر، مجاهد؛ **تفسیر مجاهد**، دارالفکر الاسلامی الحدیثه، امارات متحده عربی، ۱۹۸/۱۴۱۰.
- ابن جنی، عثمان؛ **الخصائص**، دارالکتب العربی، بیروت، بی تا.
- ابن حبان، محمد؛ **الثقات**، موسسه الکتب الثقافیه، حیدر آباد، ۱۳۹۳.
- ابن حجر عسقلانی، محمد بن علی؛ **الاصابه فی تمییز الصحابه**، دارالجیل، بیروت، بی تا.
- ابن سعد، محمد؛ **الطبقات الکبری**، دار صادر، بیروت، بی تا.
- ابن عطیه اندلسی، ابو محمد عبد الحق بن غالب؛ **المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز**، المجلس العلمی، فاس، ۱۹۷۵/۱۳۹۵.
- ابن فارس، ابوالحسین احمد؛ **الصاحبی فی فقه اللغة و سنن العرب فی کلامها**، المكتبة اللغویة العربیة، بیروت، ۱۹۶۴/۱۳۸۳.
- ابن سلیمان، مقاتل، **تفسیر مقاتل بن سلیمان**؛ دارالکتب العلمیة، بیروت، ۲۰۰۳/۱۴۲۴.
- ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد؛ **الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن**، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۹۷/۱۴۱۸.
- ثوری، سفیان؛ **تفسیر الثوری**، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۳.

- جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر؛ *البيان و التبیین*، دارالفکر، بیروت، ۱۹۶۸.
- جفری، آرتور؛ *واژه های دخیل در قرآن*، ترجمه: فریدون بدره ای، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۲. ش.
- جواد علی؛ *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، جامعه بغداد، بغداد، ۱۹۹۳/۱۴۱۳.
- جوایقی، موهوب بن احمد؛ *المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم*، تحقیق: احمد محمد شاکر، افست تهران، ۱۹۶۶.
- خوئی، سید ابوالقاسم؛ *معجم الرجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة*، مرکز النشر الثقافة الاسلامیة، قم، ۱۴۱۲ هـ.ق.
- _____؛ *البيان فی تفسیر القرآن*، دارالثقلین، قم، ۱۴۲۵ هـ.ق.
- سزگین، فؤاد؛ *تاریخ نگارش های عربی*، تهران ۱۳۸۰.
- سید طلب؛ *لغات القبائل الواردة فی القرآن الکریم*، کویت، ۱۹۸۴/۱۴۰۴.
- سیوطی، جلال الدین؛ *المزهر فی علوم اللغة و انواعها*، دار احیاء الکتب العربیة، بی تا.
- _____؛ *الاتقان فی علوم القرآن*، دارالکتب العربی، بیروت، ۲۰۰۵/۱۴۲۶.
- _____؛ *المتوکلی*، دارالبلاغه، بیروت، ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
- _____؛ *المهذب فیما وقع فی القرآن من المعرب*، الامارات العربیة المتحدة، بی تا.
- شافعی، محمد بن ادیس؛ *الام*، الدار المصریة، مصر، بی تا.
- _____؛ *الرسالة*، تحقیق: احمد محمد شاکر، بی جا، بی تا.
- صنعانی، عبدالرزاق بن همام؛ *تفسیر القرآن*، مکتبة الرشد، ریاض، ۱۹۸۹/۱۴۱۰.
- طبری، محمد بن جریر؛ *جامع البیان فی تأویل القرآن*، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۹۹/۱۴۲۰.
- عبدالرحیم، عبدالجلیل؛ *لغة القرآن الکریم*، مکتبة الرسالة الحدیثة، عمان، ۱۹۸۱/۱۴۰۱.

- قرطبی، محمد بن احمد؛ *الجامع لاحکام القرآن*، دارالکتب المصریة، قاهره، ۱۹۶۷/۱۳۸۷.
- گلدتسیهر، ایگناتس؛ *مذاهب التفسیر الاسلامی*، ترجمه: عبدالحلیم نجار، دار إقرأ، بیروت، ۱۹۸۵/۱۴۰۵.
- مزّی، یوسف بن عبدالرحمن؛ *تهذیب الکمال فی اسماء الرجال*، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۹۸۷/۱۴۰۷.
- مهدوی راد، محمد علی؛ *سیر نگارش های علوم قرآنی*، مؤسسه نمایشگاه های فرهنگی ایران، تهران، ۱۳۷۹.
- مهدوی راد و نیل ساز؛ "تاریخ گذاری تفسیر منسوب به ابن عباس"، *مجله تحقیقات علوم قرآن و حدیث*، ۱۳۸۵.
- نیل ساز، نصرت؛ "بررسی و نقد دیدگاه ونزبرو در باره تثبیت نهایی متن قرآن"، *مجله مقالات و بررسیها*، ۱۳۸۷.
- نیل ساز، نصرت؛ *تحلیل انتقادی دیدگاه های خاورشناسان در مورد آثار تفسیری منسوب به ابن عباس*، رساله دکتری دانشگاه تربیت مدرس.

Bynon, Theodora, *Historical Linguistics*, Great Britain, Oxford, 1986.

Hock, Hans Henrich, *Historical linguistics*, Berlin, Mouton de Gruyter, 1991.

Jeffery, Arthur, *The forien vocabulary of the Quran*, oriental Institute, Baroda, 1938.

Kopf, Lothar, "Religious influences on Medieval Arabic philology", in: *The Quran: Formative Interpretation*, edited by Andrew Rippin, Great Britain, Athenaeum press, 1999.

Lehman, Winfred. *Historical Linguistics: An Introduction*, London, Routledge, 1997.

Rippin, Andrew, "Ibn Abbas's AL-Lughat fil-Quran", *Bulletin of the school of oriental and African studies*. xlv, 1981.

_____,"Ibn Abbas Gharib al- Quran", *Bulletin of the oriental and African studies*. Xliv,1983.

Robins, R.H. *General linguistics: An Introductory Survey*, New York, 1985, First published in 1964.

Wansbrough,John,*Quranic Studies: Sources and Methods of Scriptural Interpretation*, U.S.A, 2004,First Published 1977.